

بررسی پندهای فردوسی از دید فرهنگ ایران

سلیم نیاری

و آداب و رسوم اجتماعی و درباری ایران تلقی شود. در نقل هر داستان یا حرفی از تاریخ در شاهنامه تنها به ذکر رویدادها اکتفا نشده بلکه دانستیهای سودمند درباره تمدن و رسوم و آداب و فرهنگ ایرانی همراه این داستانها نقل گردیده است.

هنر جهان بینی فردوسی بر همه این گرایشها رنگ خاصی بخشیده و تأمل و دید فلسفی وی در قالب ایاتی که پندهای او را تشکیل میدهد جلوه گر شده است.

گذشته از هفت بزم نوشیروان که مشتمل بر سخنان پندآمیز است در حدود دوهزار بیت که چکیده ذوق و قریحه خود فردوسی است مشحون از حکمت و بند بر حسب اقتضای کلام و موقعیت در قسمتهای مختلف شاهنامه پراکنده است.

به تأیید کسانی که در منابع شاهنامه تحقیق کرده اند فردوسی مطالب شاهنامه را از روی منابعی که در اختیار داشته یا امامتی تحسین انگیز نقل کرده است و حتی به نام کسانی که مطالبی را بطور شفاهی بر او بیان کرده اند اشاره کرده است.

یکی از قسمتهایی که فردوسی آنرا با همان شرط حفظ اصالت به شعر درآورده است هفت بزم نوشیروان است. نوشیروان هر هفته گروهی از موبدان و بخردان را به حضور میبذیرفت و مطالبی را از آنان میخواست تا هر یک سخنی از دانش خود بگوید غالباً گفتگو بین این بخردان بصورت سؤال و جواب یا مناظره انجام میگرفت. شرح هفت بزم از این بزمهای هفتگی توضیح سخنانی است که بزرگمهر حکیم، که در آغاز جوانی به آن انجمن راه یافته بود، در آنجا بیان میکند.

گفتار بزرگمهر در هفت بزم با پندهایی که فردوسی در قسمتهای دیگر شاهنامه باقتضای مقام بیان میکند همه یک دید و یک فلسفه مشخص را معرفی میکند و بدین ترتیب میتوان همه آنها را زیر عنوان پندهای فردوسی معرفی کرد.

در این بررسی بدون اینکه میان اشعار هفت بزم نوشیروان و ایات پندآمیز دیگری که در بخشهای مختلف شاهنامه مندرج

اندیشهها، باورها، آرمانها و رسدای زندگی و بطور کلی آنچه مشخص پندار، گفتار و کردار نیک اجتماع است از مهمترین جنبه های تشکیل دهنده فرهنگ به شمار میرود. اصالت فرهنگ هر ملت بر پایه هایی که ویژگیهای فرهنگ وابسته به آن ملت را از جامعه های دیگر تمیز میدهد استوار میباشد.

هرگونه اندیشه، باور یا رسمی که مورد تأیید افراد یک اجتماع قرار گیرد با گذشت ایام اصالت پیدا میکند و آنگاه بعنوان سنت و رسم ملی آن اجتماع معرفی میشود. فیلسوفان، نویسندگان و شاعران ممتاز در هر اجتماع معرفان و مبلغان فرهنگ آن جامعه میباشد.

برای هر فرد ایرانی موجب افتخار است که میتواند نماینده فرهنگی باشد که از نظر قدمت و اهمیت و مرتبتهای ویژه دیگر واجد مقام ارجمندی است.

بزرگان و پیشوایان علم و ادب در ایران هر یک بسهم خود نقش خود را در تجلی بخشیدن به جنبه های مختلف فرهنگ ایرانی ایفا کرده اند. اما در بررسی و شناخت پندهای فرهنگ ایرانی این نکته شایان اهمیت است که نخست معلوم شود یک نویسنده یا شاعر معین تا چه اندازه معرف ویژگیهای فرهنگ اصیل ایرانی است.

فردوسی طوسی با ایجاد شاهکاری بنام «شاهنامه» بعنوان یک شاعر بزرگ حماسه سرا در ادبیات فارسی معرفی شده است. احساسات ملی و وطنپرستی و شادوستی و دلبرگی و افتخار به ایرانی بودن یک هدف مشخص و عالی است که در سراسر شاهنامه مشهود است.

توانایی سخن پردازی و قدرت طبع فردوسی در توصیف و بیان، سادگی گفتار و شیوایی کلام، اعتبار و مزیت دیگری است که تاریخ ادبیات فارسی در مورد شاهنامه فردوسی صحت گذاشته است. دقت و باریک بینی فردوسی در توصیف جزئیات موجب شده است که شاهنامه بمنزله منبعی سودمند از سنتها

است فرقی منظور گردد کوشش مینماید و ارتباط منطقی میان ایات برگزیده‌نی از پندهای فردوسی ایجاد شود تا بر اثر آن تصویری که فردوسی از يك وجود آرمانی و معرف فرهنگ ایرانی ترسیم میکند مشخص گردد .

با توجه به شخصیت فردوسی که از یکسو فردی علاقه‌مند و معتقد به آداب و رسوم و خصوصیات فرهنگ ایرانی بوده و از سوی دیگر در نقل منابعی که در اختیار داشته است دقت و امانت لازم به کار برده و همچنین با ملاحظه دانش و روشن بینی و زرف نگری فردوسی در لابلای اوراق شاهنامه میتوان امیدوار بود تصویری که پانکای گفتار نوی از اخلاق و ادب ایرانی ترسیم میگردد برای معرفی گوشه‌نی از اصالت فرهنگی ایران سندیت داشته باشد .

در باب اهمیت توجه به اصول اخلاقی در ایران همینقدر کافی است که اشاره شود قوم ایرانی از دوران پیش از اسلام و از همان سر آغاز تمدن درخشان خود به يك فلسفه اخلاقی که پایه‌های آن بر نیکی و راستی استوار بوده دل بستگی داشته است. زرتشت پیامبر ایرانی اساس دستورات دین خود را بر مبنای تعیین هدفهای زندگی اجتماعی استوار ساخته است . شعار معروف هومت ، هوخت ، هورشت یعنی پندار نیک ، گفتارتیک و کردار نیک راه و رسم زندگی اجتماعی ایرانیان پیش از اسلام را بخوبی توجیه میکند .

بر روی چنین زمینه بود که تعالیم عالی دین اسلام و اصول اخلاقی که بوسیله کتاب آسمانی قرآن و تعالیم بشوایان این دین مبین معین شد باید برش و دل بستگی ایرانیان روبرو گردید ، شرفارسی و کتابهای فلسفه و اخلاق که بوسیله دانشمندان ایران از همان قرون اولیه اسلام تدوین گردید گواہ بارزی بر پیوند روحی ایرانیان با سنتهای اخلاقی در این سرزمین بوده است .

پندگویی که در اشعار گویندگان متقدم مانند ابوشکور وشهید و دقیقی بلخی ، کسایی مروزی ، و رودکی شرفرندی به نمونه‌هایی از آن بر میخوریم در واقع تنها ابراز يك عقیده مشخصی نبوده بلکه ترجمان سنت ادب اجتماعی و اخلاقی در میان ملت ایران بوده است . در این میان هنگامی که نوبت سخنوری به فردوسی میرسد کلام او اوج و جلوه خاصی پیدا میکند . تأثیر بیان مطالب اخلاقی از زبان پهلوانان که با کار و عمل و ایمان خود به مقام قهرمانی رسیده‌اند ارزش بیشتری به پندها و راهنماییها مینماید .

اساس تربیت صحیح و وجود آراسته ، در نظر فردوسی منوط به داشتن چهار بهره است که عبارتست از: خرد ، فرهنگ ، هنر ، و گوهر .

یکی داستان زد بر او پیلتن

که هر کس که سر بر کشد زانچمن

هنر باید و گوهر نامدار
خرد یار و فرهنگش آموزگار
جو این چار گوهر به جای آوری
به مردی جهان زیر پای آوری

خرد را فردوسی خلعت ایزدی و اساس زندگی می شمارد و آنرا به تاجی که بر فرق شهریاران میدرخشد یا به گنجی پر زر و خواسته تشبیه میکند :

خرد مرد را خلعت ایزدی است
سزاوار خلعت نگه کن که کیت
خرد افسر شهریاران بود
خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس
خرد مایه زندگانی شناس
دلی گر خرد گردد آراسته
جو گنجی بود پر زر و خواسته

دانش و خرد در شاهنامه لازم و ملزوم همدیگر شناخته میشود . تأثیر و سود خرد همان رو آوردن بسوی دانش است . دانش موجب نیروی روان و وسیله بهبود و کامیابی در زندگی است . هیچکس از آموختن بی نیاز نیست . آیا میتوان دانا و نادان را یکسان بشمار آورد ؟ مقام مرد دانشمند از همه والا تر است و ارزش دانش از گنج بیشتر است .

چنان دان که هر کس که دارد خرد
به دانش روان را همی پرورد
خرد همچو آب است و دانش زمین
بدان کین جدا و آن جدا نیست زین
بدانش روان را توانگر کنید
خرد را همان بر سر افسر کنید
چنین گفت آنکس که دانا تر است
به هر آرزو بر توانا تر است
ولیکن از آموختن چاره نیست
که گوید که دانا و نادان یکی است ؟
چنان چون نت ترا خورش دستگیر
ز دانش روان را بود ناگیر
بیاموز و بشنو ز هر دانشی
بیایی ز هر دانشی رامی
میاسای ز آموختن يك زمان
ز دانش میفکن دل اندر گمان

چنین داد پاسخ که دانش به است
که داننده برمهتران برمه است
در دانش از گنج نامی تر است
همان نزد دانا گرامی تر است

«فرهنگ» نتیجه و حاصل دانش و آموختن است. فرهنگ موجب آرایش جان و صفای روان است. «هنر» عبارتست از شایستگیها و مهارتها و منظور از «گوهر» سرشت، طبیعت و صفات و استعدادها می باشد. در مورد مقایسه فرهنگ و هنر با گوهر، فردوسی مقام فرهنگ را از گوهر افروتر می شمارد. هنر را بمنزله بوی گل و گوهر را بمنزله رنگ آن تمثیل میکند و افتخار به فرهنگ، هنر را والا تر از افتخار به گوهر می شمارد.

چنین داد پاسخ بدو رهنمون
که فرهنگ باشد ز گوهر فروز
که فرهنگ آرایش جان بود
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و ست
به فرهنگ باشد روان تندرست
چو پرسند پرسندگان از هنر
نناید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی هنر ناپسند است و خوار
بدین داستان زد یکی هوشیار
که گر گل نبود ز رنگش مگوی
گر آتش نجوید کسی آب جوی
هر آنکس که جوید همی برتری
هنرها بیاید بدین داوری

در یاد گرفتن هنر و دانش، فردوسی به کار و کوشش و تلاش و آزمایش اهمیت اساسی میدهد. پذیرش رنج و زحمت را در برابر سود و نتیجه دانش با ارزش و سزاوار میدانند.

به گفتار خوب از هنر خواستی
به کردار پیدا کن آن راستی
چون گرچه دانا بود با گهر
ای آزمایش نگیرد هنر
یکی داستان دارم از روزگار
که هر جای دارم همی یادگار
سگ کار دیده بگیرد پلنگ
ز روبه رمد شیر نادیده جنگ
به رنج اندر آری تن ترا رواست
که خود رنج بردن به دانش سزااست

به خواب اندر است آنکه بیکار گشت
پشیمان شود چونکه بیدار گشت

اهمیت وقت شناسی یا بقول خود فردوسی هنگام جستن و نظم و ترتیب در زندگی و پیروی از راهنمایی و مشورت با مردم هوشیار و پشتکار و پایداری در کوششها شرط اصلی پیروزی در هر کار است.

به هر کار هنگام جستن نکوست
ز دین رای با مرد هشیار و دوست
چو کاهل شود مرد هنگام کار
از آن پس نیاید چنان روزگار
از امروز کاری به فردا ممان
که داند که فردا چه گردد جهان
گلستان که امروز گردد بهار
تو فردا چنی گل نیاید به کار
یقین دان که کاری که دارد دوام
بلندی پذیرد از آن کار نام
تو کاری که داری نبرده به سر
چرا دست یازی به کاری دیگر؟

در باره روش زندگی، فردوسی معتقد است که هر کس به نیاز اصلی دارد که عبارت از غذا، لباس و جای آسایش میباشد و بیش از آن موجب رنج و افزونی آرزو در زندگی است.

سه چیزت بیاید کر آن چاره نیست
وزان نیز بر سرت بیغاره نیست
خوری یا پیوشی و یا گستری
کزین سه گذشتی همه رنج و آزی
چه در آزی بیچی چه اندر نیاز

در انتخاب شغل شرط اساسی آن است که به آبروی شخص لطمه وارد نماند:

هم از پیشهها آن گزین کاندراو
ز نامش نگرده نهان آبرو

در زندگی برای همه کس نیازی پیش می آید ولی فرد مردم بخیل نباید اظهار نیاز کرد. گرد آوردن مال ثمری جز درد و رنج و ملال ندارد. مرد هشیار کسی است که از دارائی خود بهره مند شود و با بخشش و کمک به مردم مستمند نام نیک حاصل

هنر و مردم

کند. افراط و تفریط هر دو ناپسنداست باید بایس اندازی مناسب
به روز پیری ونیستی نیز اندیشه کرد .

چو آیدت روزی به چیزی نیاز
به دست و به گنج بخیلان میاز
ز بهر درم تند و بد خو مباش
تو باید که باشی درم گو مباش
بیخس و بخور تا توانی درم
که جز این دگر در دورنج است وغم
بیخسای بر مردم مستمند
ز بد دور باش و بترس از گرد
بنوش و بیوش و بیخس و بده
برای دگر روز چیزی بنه
هزینه مکن سیمت از بهر لاف
به بیهوده میراکن اندر گراف
میادا که در دهر دیر ایستی
مصیبت بود پیری و نیستی

درباب شناسائی يك دوست خوب فردوسی صفات جوانمردی،
یارمندی در سختی ، خردمندی ، گذشت و راستی را از شرایط
لازم می شمارد :

پرسیدش از دوستان کهن
که باشند هم گوشه و هم سخن
چنین داد پاسخ که از مرد دوست
جوانمردی و داد دادن نکوست
همان دوستی با کسی کن بلند
که باشد به سختی ترا یارمند
دگر با خردمند مردم نشین
که نادان نباشد بر پائین و دین
نداری دریغ آنچه داری زد دوست
اگر دیده خواهی اگر مغز و پوست
چو با راستی باشی و مردمی
نبینی جز از خوبی و خرمی

نیکی و نیکوکاری و دور بودن از بدی پندی است که
بمسورت تأکید و تکرار در شاهنامه دیده میشود . در توضیح
نیکی هم به اندیشه نیک و هم به گفتار و کردار نیک توجه شده است
و ازینرو اشعار فردوسی شعار ایرانیان باستان را به خاطر
می آورد :

نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

دراز است دست فلک بر بدی
همه نیکوئی کن اگر بخردی
نباید کشیدن کمان بدی
ره ایزدی باید و بخردی
خرد یافته مرد نیکی شناس
به نیکی ز یزدان بیاید سپاس
نگیرد ترا دست جز نیکوئی
گر از مرد دانا سخن بشنوی
هر آنکس که اندیشه بد کند
به فرجام بد با تن خود کند
کسی کو بود پاک و یزدان پرست
نیازد به کردار بد هیچ دست
جوانمردی و راستی پیشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن
چو گفتار و کردار نیکو کنی
به گیتی روان را بی آهو کنی
خنک آنکه از نیکوئی یادگار
بماند اگر بنده گر شهریار
فرد آنکه او نیک کردار مرد
بیاسود و جان را به یزدان سپرد

چه بسیار مردمی که ممکن است نیکی را بخاطر سودی که
بر آن مترتب است و یا به قصد تظاهری انجام دهند . یکی از
با ارزشترین پندها و راهنماییهای فردوسی تشویق به نیکی
در نهان یا نیکی بدون تظاهر است . البته چون ممکن است
کمتر کسی پیدا شود که نیکی را تنها بخاطر نفس نیکی انجام
دهد فردوسی با لطف بیان خاصی امیدواری میدهد که جهان
سرانجام هر رازی را فاش میکند و نیکی یا بدی بالاخره آشکار

میشود
کسی کو بود پاک و یزدان پرست
نیازد به کردار بد هیچ دست
و گر چند بد کردن آسان بود
به فرجام زو دل هراسان بود
اگر دل ترا سنگ خارا شود
نماند نهان آشکارا شود
اگر چند نرم است آواز تو
گشاده کند روز هم باز تو
ندارد نکه راز مردم جهان
همان به که نیکی کنی در نهان
نباشد کسی بر جهان پایدار
همه نام نیکی بود یادگار

چنین داد پاسخ که دانش به است
که داننده برمهتران بر مه است
در دانش از گنج نامی تر است
همان فرد دانا گرامی تر است

«فرهنگ» نتیجه و حاصل دانش و آموختن است. فرهنگ موجب آرایش جان و صفای روان است. «هنر» عبارتست از شایستگیها و مهارتها و منظور از «گوهر» سرشت، طبیعت و صفات و استعدادها و موروثی است. در مورد مقایسه فرهنگ و هنر با گوهر، فردوسی مقام فرهنگ را از گوهر افزونتر می‌شمارد. هنر را بمنزله بوی گل و گوهر را بمثابة رنگ آن تمثیل میکند و افتخار به فرهنگ، هنر را والا تر از افتخار به گوهر می‌شمارد.

چنین داد پاسخ بدو رهنمون
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
که فرهنگ آرایش جان بود
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و ست
به فرهنگ باشد روان تندرست
چو پرسند پرسندگان از هنر
نناید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی هنر ناپسند است و خوار
بدین داستان زد یکی هوشیار
که گر گل نبود ز رنگش مگوی
گر آتش نجوید کسی آب جوی
هر آنکس که جوید همی برتری
هنرها بیاید بدین داوری

در یاد گرفتن هنر و دانش، فردوسی به کار و گوشش و تجربه و آزمایش اهمیت اساسی میدهد. پذیرش رنج و زحمت را در برابر سود و نتیجه دانش با ارزش و سزاوار میدانند.

به گفتار خوب از هنر خواستی
به کردار پیدا کن آن راستی
جوان گرچه دانا بود با گهر
ای آزمایش نگیرد هنر
یکی داستان دارم از روزگار
که هر جای دارم همی یادگار
سگ کار دیده بگیرد پلنگ
ز روبه رمد شیر نادیده جنگ
به رنج اندر آری تن ترا رواست
که خود رنج بردن به دانش سزااست

بخواب اندر است آنکه بیکار گشت
پشیمان شود چونکه بیدار گشت

اهمیت وقت شناسی یا بقول خود فردوسی هنگام جستن و نظم و ترتیب در زندگی و پیروی از راهنمایی و مشورت با مردم هوشیار و پشتکار و پایداری در کوششها شرط اصلی پیروزی در هر کار است.

به هر کار هنگام جستن نکوست
زین رای با مرد هشیار و دوست
چو کاهل شود مرد هنگام کار
از آن پس نیاید چنان روزگار
از امروز کاری به فردا ممان
که داند که فردا چه گردد جهان
گلستان که امروز گردد بهار
تو فردا چنی گل نیاید به کار
یقین دان که کاری که دارد دوام
بلندی پذیرد از آن کار نام
تو کاری که داری نبرده به سر
چرا دست یازی به کاری دگر؟

درباره روش زندگی، فردوسی معتقد است که هر کس به نیاز اصلی دارد که عبارت از غذا، لباس و جای آسایش میباشد و بیش از آن موجب رنج و افزونی آرز در زندگی است.

سه چیزت بیاید کر آن چاره نیست
وزان نیز بر سرت بیغاره نیست
خوری یا بیوشی و یا گستری
مزد گر به دیگر سخن ننگری
کزین سه گذشتی همه رنج و آرز
چه در آرز پیچی چه اندر نیاز

در انتخاب شغل شرط اساسی آن است که به آبروی شخص لطمه وارد نازد:

هم از پیشه‌ها آن گزین کاندراو
ز نامش نگرند نهان آبرو

در زندگی برای همه کس نیازی پیش می‌آید ولی فرد مردم بخیل نباید اظهار نیاز کرد. گرد آوردن مال ثمری جز درد و رنج و ملال ندارد. مرد هشیار کسی است که از دارائی خود بهره‌مند شود و با بخشش و کمک به مردم مستمند نام نیک حاصل

هنرمرد

کند. افراط و تفریط هر دو ناپسند است باید با پس اندازی مناسب به روز پیری ونستی نیز اندیشه کرد .

چو آیدت روزی به چیزی نیاز
به دست و به گنج بخیلان میاز
ز بهر درم تند و بد خو مباش
تو باید که باشی درم گو مباش
ببخش و بخور تا توانی درم
که جز این دگر در دورنج است و غم
ببخشای بر مردم مستمند
ز بد دور باش و بترس از گزند
بنوش و بیوش و ببخش و بده
برای دگر روز چیزی بنه
هرینه مکن سیمت از بهر لاف
به بیهوده میراکن اندر گراف
مبادا که در دهر دیر ایستی
محیبت بود پیری و نستی

دریاب شناسائی يك دوست خوب فردوسی صفات جوانمردی،
پارمندی در سختی ، خردمندی ، و گذشت و راستی را از شرایط
لازم می شمارد :

پرسیدش از دوستان کهن
که باشند هم گوشه و هم سخن
چنین داد پاسخ که از مرد دوست
جوانمردی و داد دادن نکوست
همان دوستی با کسی کن بلند
که باشد به سختی ترا یارمند
دگر با خردمند مردم نشین
که نادان نباشد بر آئین و دین
نداری دریغ آنچه داری زدوست
اگر دیده خواهد اگر مغز و پوست
چو با راستی باشی و مردمی
نبینی جز از خوبی و خرمی

نیکی و نیکوکاری و دور بودن از بدی پندی است که
بمورت تأکید و تکرار در شاهنامه دیده میشود . در توضیح
نیکی همه به اندیشه نیک و هم به گفتار و کردار نیک توجه شده است
و ازینرو اشعار فردوسی شعار ایرانیان باستان را به خاطر
می آورد :

نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار

دراز است دست فلک بر بدی
همه نیکوئی کن اگر بخردی
نباید کشیدن کمان بدی
ره ایزدی باید و بخردی
خرد یافته مرد نیکی شناس
به نیکی ز یزدان بیاید سیاس
نگیرد ترا دست جز نیکوئی
گر از مرد دانا سخن بشنوی
هر آنکس که اندیشه بد کند
به فرجام بد با تن خود کند
کسی کو بود پاک و یزدان پرست
نیازد به کردار بد هیچ دست
جوانمردی و راستی پیشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن
چو گفتار و کردار نیکو کنی
به گیتی روان را بی آهو کنی
خنک آنکه از نیکوئی یادگار
بماند اگر بنده گر شهریار
نمرد آنکه او نیک کردار مرد
بیاسود و جان را به یزدان سپرد

چه بسیار مردمی که ممکن است نیکی را بخاطر سودی که
بر آن مترتب است و یا به قصد تظاهری انجام دهند . یکی از
با ارزشترین پندها و راهنماییهای فردوسی تشویق به نیکی
در نهان یا نیکی بدون تظاهر است . البته چون ممکن است
کمتر کسی پیدا شود که نیکی را تنها بخاطر نفس نیکی انجام
دهد فردوسی با لطف بیان خاصی امیدواری میدهد که جهان
سرانجام هر رازی را فاش میکند و نیکی یا بدی بالاخره آشکار

کسی کو بود پاک و یزدان پرست
نیازد به کردار بد هیچ دست
وگر چند بد کردن آسان بود
به فرجام زو دل هراسان بود
اگر دل ترا سنگ خارا شود
نماند نهان آشکارا شود
اگر چند نرم است آواز تو
گشاده کند روز هم راز تو
ندارد نگه راز مردم جهان
همان به که نیکی کنی در نهان
نباشد کسی بر جهان پایدار
همه نام نیکی بود یادگار

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی

نیکی حتی در برابر بدی نیز تمجید شده است. با این حال فردوسی بسراحت اظهار نظر میکند که هر چند به دشمن نیکی کنی از او جز دشمنی عاید نمی شود. شاید یک دلیل اصلی بر این عقیده ناشی از آن است که فردوسی نیز مانند دیگر دانشمندان ایرانی معتقد بوده است که سرشت و طبیعت انسانی تغییرناپذیر است و درخت تلخ اگر در باغ بهشت هم پرورش باید همان میوه تلخ بار می آورد.

ز دشمن نیاید بجز دشمنی
بفرجام اگر چند نیکی کنی
که چون بچه شیر تر پروری
چو دندان کند تیز کیفر بری
ور ایدون که دشمن شود دوستدار
به شور زمین تخم نیکی مکار
سر ناسزایان بر افراشتن
وز ایشان امید بھی داشتن
سر رشته خویش گم کردن است
به جیب اندرون مار پروردن است
درختی که تلخ است وی راسرشت
گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شیر ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه تلخ بار آورد
ز بد گوهران بد نباشد عجب
شاید ستردن سیاهی ز شب
به ناپاک زاده مدارید امید
که زنگی به شستن نگردد سپید
چو پرورد گارش چنین آفرید
نیایی تو بر بند زدن کلید

دید فلسفی فردوسی که در غالب داستانهای شاهنامه نمودار میشود یکی از ویژگیهای است که به ارزش شاهنامه افزوده است. شگفتیهایی که در جریان داستانها آشکار میشود مجالی حاصل نمیکند که فردوسی با نگاهی عبرت آمیز به آن شگفتیها بنگرد و فکر و احساس خود را نه تنها نسبت به شگفتی یک رویداد معین بلکه بطور کلی نسبت به سرانجام زندگی و آئین و رسم جهان اظهار کند.

چرا زندگی که پایانش نیستی و تباهی است ایجاد شد؟ آیا شربت مرگ که هر نفسی باید معلم آنرا بچشد داد طبیعت است یا بیداد آن؟ چرا جهان نیکی را با بدی پاداش میدهد؟ چرا یکی را به چرخ بلند میرساند و دیگری را خوار و زار و تزلزل

رها میکند؟ ما همه از بازیگری این چرخ گردان متحیریم و از آئین و رسم آن غافل و بی خبر میباشیم؟ هر کسی که روزگاری در عرصه این جهان پهناور گردن کشیده به نوعی اسیر چنگ آرزو و فزون طلبی بوده است. زندگی چیزی جز رنج دراز نیست که روزی با غمی درد آلود به پایان میرسد و بازگیتی روش همیشگی خود را دنبال میکند. پهلو انانی که کسی برای برابری با آنان نداشته، سوارانی که از تیررستان امکان فرار نبوده، مردمان دانا و بخرد که به نیروی دانش خود پای بر سپهر روان می گذاشتند و نیکوانی که زیبایی آفرینش را نمودار می ساختند؛ یک روز که براسب قضا سوارند مرگ افسار آنرا میکشد و بهجائی میرسد که پردهئی از تاریکی و ابهام بر آن گسترده شده است.

به رنج درازیم و در چنگ آرزو
چه دانیم باز آشکارا ز راز
چنین است آئین و رسم جهان
که کردار خویش از تو دارد نهان
ز باد آمدی رفت خواهی به گرد
چهدانی که با توجه خواهند کرد
تو رفتی و گیتی بماند دراز
کجا آشکارا بدانش راز
زمین گر گشاده کند راز خویش
نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود
برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش
پر از خوبرخ چاک پیراهنش

چپ و راست هر دو بتابم همی
سرا پای گیتی نیابم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش
جهان بنده و بخت خویش آیدش
یکی جز به نیکی زمین نسپرد
همی از نژندی فرو پز مرد
یکی دان ازو هر چه آید همی
که جاوید با تو نیاید همی
نه زو شاید ایمن شدن روز ناز
نه نومید گشتن به روز نیاز

فلك را ندانم چه دارد گمان
که ندهد کسی را به جان خود امان

جهانا مبرور چوخواهی درود
 جومی بدروی پروریدن چه سود
 اگر مرگ داد است بیداد چیست
 ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟
 از این راز جان تو آگاه نیست
 بدین برده اندر تو را راه نیست
 درین جای رفتن نه جای درنگ
 بر اسب قضا گر کند مرگ تنگ
 چو آیدش هنگام بیرون کنند
 وزان پس ندانیم تا چون کنند

این فلسفه ناپایداری و بی‌اعتباری جهان که در گفتار غالب شاعران زبان فارسی دیده میشود طرز فکر و باور همگانی بوده است. بعضی از گویندگان و نویسندگان از این طرز تفکر در فلسفه زندگی به یکتو نوع نتیجه منفی رسیده و زندگی و همه تلاشها و نبردهای آنرا بی‌حاصل تلقی کرده‌اند. اما شاهنامه که داستانهای آن سراپا تلاش و نبرد برای پیروزی در زندگی است چگونه میتواند مبلغ تنبلی و درویشی و گوشه‌نشینی باشد؟ رنج و کوشش در شاهنامه بجای اینکه از زیانهای زندگی شمرده شود از شرطهای لازم و مزیت‌های آن به حساب می‌آید و دلیری و رشادت صفت اصلی موجود زنده قلمداد میگردد.

تن آسانی و کاهلی دور کن
 بکوش و ز رنج تنت سور کن
 که اندر جهان سود بی رنج نیست
 کسی را که کاهل بود گنج نیست
 در نام جستن دلیری بود
 زمانه ز بد دل به سیری بود

چنین گفت مرجفت را نره شیر
 که فرزند ما گر نباشد دلیر
 بیرم ازو مهر پیوند پاک
 پدرش آب دریا و مادرش خاک

زندگی کوتاه و ناپایدار است و گنج و دینار و کاخ بلند همگی نابود میشود و در پایان همه آنچه سرنوشتش نیستی است تنها يك چیز باقی میماند و آن شرافت و افتخار و نام نيك است. زندگی خود فردوسی از نظر مادی بروفق مراد وی نبوده است بویژه در سن پیری با تهی‌دستی و سختی روبرو شده است اما وجدان او با عقیده راسخی که به ارزش شرافت و افتخار و نام نيك داشته همواره قرین خشنودی و آرامش بوده است. هیچ گواهی بر این مدعا گویاتر از سخن خود فردوسی نیست:

اگر نیست ای در فراوان درنگ
 همه نام بهتر که ماند نه تنگ
 مرا مرگ بهتر از آن زندگی
 که سالار باشم کنم بندگی
 مرا سر نهان گر شود زیر سنگ
 از آن به که نامم بر آید نه تنگ
 یکی داستان زد بر این بر پلنگ
 چو با شیر جنگی درآمد به جنگ
 به نام او بریزی مرا گفت خون
 به از زندگانی به تنگ اندرون
 به نام نکو گر بمیرم رواست
 مرا نام بهتر که تن مرگ راست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی